



Interaction of Social Sciences and Family Law Based on Expediency Case Study: Emotional Divorce

Mahdieh Mohammadi Araghi¹ | Abbas Kazemi Najafabadi²

1. Corresponding Author, PhD student of private law, Allameh Tabatabaie University; Tehran, Iran.

E-mail: ma.mohammadi.a@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Private Law, Allameh Tabatabaie University; Tehran, Iran.

E-mail: abaskazemi@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2024-09-23

Received in revised form:

2025-01-05

Accepted: 2025-01-13

Published online:

2025 - 02 - 02

Keywords:

Family Law, Expediency,
Governmental Decree,
Emotional Divorce, Social
Sciences

ABSTRACT

Some laws and judicial procedures in family law not only are not contrary to the legislator's goal of forming a family, the general interests of the family, and its fundamental values, but also cause various social harms. Therefore, it is necessary to examine the social implications and consequences of each law and procedure in the context of society. Article 80, paragraph b, of the Seventh Five-Year Development Plan speaks of "reforming laws and regulations and improving the governance system in order to promote family-centeredness." To achieve this, the method of deducing family rulings and legislating and implementing them must be reviewed, taking into account the social effects and consequences of each law. It seems that the most important solution is to pay attention to the limits of expediency and use it in deducing and implementing rulings through governmental decree. Any significant social harm related to the family seems to be against expediency. The rule of reason and the wise procedures in the ignorant turning to the learned reveal the necessity of using the achievements of social scientists as a reference for determining expediency. In fact, the necessity of changing family laws in line with social expediencies indicates the necessity of conducting credible interdisciplinary research for greater coordination between laws and social expediencies. This research claims that based on the expediency of the family and society, special reforms should be made in family-related laws through the interaction of social sciences and family law. In this regard, it identifies emotional divorce as one of the social harms and pursues the necessities of expediency in light of the scientific achievements of social sciences and suggests solutions to the legislator.

Cite this article: Mohammadi Araghi, M., & Kazemi Najafabadi, A. (2024). Interaction of Social Sciences and Family Law Based on Expediency *Journal of Social Problems of Iran*, 15 (1), 241-258.



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.



تعامل علوم اجتماعی و حقوق خانواده بر مبنای مصلحت مورد مطالعه: طلاق عاطفی

مهديه محمدی عراقی^۱ | عباس کاظمی نجف آبادی^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبائی؛ تهران، ایران؛ رایانامه: ma.mohammadi.a@gmail.com

۲. دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبائی؛ تهران، ایران؛ رایانامه: abaskazemi@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴ کلیدواژه‌ها: حقوق خانواده، مصلحت، حکم حکومتی، طلاق عاطفی و علوم اجتماعی.	برخی قوانین و رویه‌های قضایی در حقوق خانواده، نه تنها با هدف شارع از تشکیل خانواده، مصالح کلان خانواده و ارزش‌های بنیادین آن مغایر است، بلکه خود آسیب‌های اجتماعی گوناگونی را موجب می‌شود. از این رو، ضروری است که لوازم و پیامدهای اجتماعی هر قانون و رویه‌ای را در بستر جامعه بررسیید. بند ب ماده ۸۰ برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت، از «اصلاح قوانین و مقررات و بهبود نظام حکمرانی در راستای ارتقای خانواده‌مداری» سخن می‌گوید. برای رسیدن به این مهم باید در شیوه استنباط احکام خانواده و قانون‌گذاری و اجرا با در نظر گرفتن آثار و پیامدهای اجتماعی هر قانون بازنگری شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین راهکار، توجه به حدود و ثغور مصلحت و استفاده از آن در استنباط و اجرای احکام از مسیر احکام حکومتی است. هرگونه آسیب اجتماعی معنایی مربوط به خانواده خلاف مصلحت به نظر می‌رسد. حکم عقل و بنای عقلا در رجوع جاهل به عالم از ضرورت استفاده از دستاوردهای دانشمندان علوم اجتماعی به مثابه مرجعی برای تشخیص مصلحت پرده برمی‌دارد. درواقع، ضرورت تغییر قوانین خانواده در راستای مصالح اجتماعی نشان‌دهنده ضرورت انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای معتبر برای هماهنگی بیشتر بین قوانین با مصالح اجتماعی است. این پژوهش مدعی است بر اساس مصلحت خانواده و جامعه باید اصلاحات ویژه‌ای در قوانین مربوط به خانواده، از راه تعامل علوم اجتماعی و حقوق خانواده انجام شود. در این راستا، طلاق عاطفی را به‌عنوان یکی از آسیب‌های اجتماعی برمی‌رسد و لوازم مصلحت را با توجه به دستاوردهای علمی علوم اجتماعی دنبال می‌کند و راهکارهایی را به قانون‌گذار پیشنهاد می‌دهد.

استناد: محمدی عراقی، مهديه؛ و کاظمی نجف آبادی، عباس. (۱۴۰۳). تعامل علوم اجتماعی و حقوق خانواده بر مبنای مصلحت ... بررسی مسائل اجتماعی ایران،

۱۵(۱)، ۲۴۱-۲۵۸.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه و بیان مسئله

زمانی که آسیب‌های اجتماعی دربارهٔ خانواده را دنبال می‌کنیم، ردپای برخی از قوانین و رویه‌ها مشاهده می‌شود؛ یعنی خود قانون و رویه آسیب‌زاست. این مهم طبیعی است که فقدان برخی از قوانین، بستری را برای بروز و حدوث برخی از آسیب‌های اجتماعی فراهم آورد. اما مسئلهٔ بنیادین آنجاست که برخی از قوانین و رویه‌ها خود پاره‌ای از آسیب‌های اجتماعی را موجب می‌شود. این مهم از این ضرورت پرده برمی‌دارد که پس از وضع قانون و شکل‌گرفتن رویه‌ها، باید آثار و پیامدهای آن در جامعه بررسی شود تا در صورتی که پیامدها و آثار نامناسبی را ایجاد کرد، برای تغییر آن اقدام شود. اینجاست که پای تعامل علوم اجتماعی و حقوق خانواده به بحث باز می‌شود.

از سوی دیگر، آثار روانی و اجتماعی اعمال برخی قوانین و رویه‌های قضایی موجود یا فقدان برخی قوانین دربارهٔ حقوق خانواده، نشان‌دهنده تهافت آن با هدف شارع از تشکیل خانواده، مصالح کلان خانواده و ارزش‌های بنیادین آن است. به عبارتی، از یک سو، قانون اساسی در اصل چهارم تأکید دارد که قوانین باید بر پایهٔ موازین اسلامی تنظیم شوند. از طرف دیگر، تأکید اسناد بالادستی، مانند اصل دهم قانون اساسی، بر ضرورت خانواده‌محور بودن قوانین است و مصالح کلان خانواده و حفظ آن تا جای ممکن را مبنا و معیار قانون‌گذاری قرار داده‌است. در برخی موارد، به نظر می‌رسد این دو با هم تزامن پیدا می‌کنند. اکنون کدامیک مقدم است: مصالح کلان خانواده یا مَرُّ احکام اسلامی؟ این نوشتار مدعی است، راه حل، بازنگری در شیوه استنباط احکام خانواده و در نتیجهٔ آن، اصلاح شیوهٔ قانون‌گذاری است. یکی از راهکارها و شاید مهمترین آن، استفاده از اصل مصلحت است. این اصل، آنطور که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است.

خداوند متعال در آیه ۲۱ سوره مبارکه روم می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد: «و به طوری که از سیاق برمی‌آید مراد از مودت و رحمت در آیه همان مودت و رحمت خانوادگی است...» (طباطبایی، بی‌تا، ۲۵۰). با توجه به این مطلب، می‌توان گفت، یکی از مهمترین اهداف شارع مقدس از تشکیل خانواده، ایجاد حس سکون و آرامش برای اعضای آن است. در سایه این سکون و آرامش، اعضای خانواده به رشد و تعالی دنیوی و اخروی می‌رسند و با تربیت فرزندان شایسته، نسل خود را به بهترین شکل، ادامه می‌دهند.

اکنون، اگر اعضای خانواده تنها به جبر قانون و برای از دست ندادن حقوق قانونی خود با اکراه و اجبار در کنار یکدیگر زندگی کنند، نه تنها هدف شارع محقق نمی‌شود، بلکه این نوع زندگی می‌تواند برای زوجین و فرزندان عواقب جبران‌ناپذیری در پی داشته باشد. متأسفانه اکثر پرونده‌های مرتبط با طلاق در دادگاه‌های خانواده، با قصد کمک به تحکیم خانواده و جلوگیری از گسست آن، با یک فرایند طولانی، گاهی پرچالش، فرسایشی و آسیب‌زا مواجه می‌شوند. بنابراین نه تنها هیچ کمکی به تحکیم خانواده نمی‌کند، بلکه افراد خانواده را در مسیر یک فرایند خطرناک و آسیب‌زا گرفتار می‌کند. در واقع ما برای جلوگیری از یک امر مبعوض اما حلال به نام طلاق، گاهی خانواده را در چرخه آسیب‌های بسیار خطرناک‌تر همچون خیانت و انواع خشونت گرفتار می‌کنیم.

از این‌رو، به نظر می‌رسد که در رابطه با قوانین و رویه قضایی مرتبط با حقوق خانواده با توجه به هدف شارع مقدس و نیازهای روز جامعه و آثار اجتماعی و روانی که اعمال قوانین به شکل کنونی در خانواده‌ها و اعضای آن و حتی جامعه ایجاد می‌کند، تغییرات و اصلاحات اساسی ضروری است. به ویژه آنکه در بند ۷ سیاست‌های کلی خانواده که در واقع مخاطب اصلی آن حقوق‌دانان،

قانون‌گذاران و قضات است، آمده است: «بازنگری، اصلاح و تکمیل نظام حقوقی و رویه‌های قضایی در حوزه خانواده متناسب با نیازها و مقتضیات جدید و ... با هدف تثبیت و تحکیم خانواده».

این نوشتار در ذیل این ادعای کلان که مصلحت خانواده و اعضای آن و حتی جامعه، اقتضای اصلاحات قابل توجهی در قوانین مربوط به خانواده را دارد و این مهم از راه تعامل یافته‌های علوم اجتماعی و حقوق خانواده میسر است، طلاق عاطفی را برمی‌رسد. در حال حاضر، جای خالی این نوع نگاه در قانون‌گذاری و رویه قضایی خانواده به شدت احساس می‌شود. این مسئله که مجتهد در جوامع پیچیده کنونی بدون کمک ابزارهای جدید نمی‌تواند برای مسائل نوظهور، آن‌گونه که شایسته و بایسته است، به اجتهاد بپردازد، نکته بسیار مهمی است که در بسیاری مواقع و به ویژه در حقوق خانواده، مغفول مانده است. توجه به دستاوردهای علوم اجتماعی، در معنای عام خود که شامل جامعه‌شناسی و اقتصاد و روان‌شناسی هم می‌شود (Risjord, 2014: 1) به ویژه در روزگار کنونی که این علوم نسبت به قبل بسیار تخصصی‌تر و پیشرفته‌تر شده‌اند، در کنار علوم حوزوی حلال بسیاری از مشکلات خواهد بود.

این مطلب بیانگر آن است که مجتهد باید از دیدگاه‌ها و دستاوردهای متخصصان هر حوزه برای اجتهاد در آن حوزه استفاده کند. بی‌تردید، یک نفر نمی‌تواند در همه علوم تخصص داشته باشد. از این رو، باید از متخصصان هر حوزه برای اظهار نظر در آن حوزه کمک گرفت. دستاوردها و یافته‌های علوم اجتماعی می‌تواند به مثابه مرجعی برای تشخیص مصلحت ارزیابی شود. می‌توان ادعا کرد که ضرورت تغییر قوانین در راستای مصالح اجتماعی نشان‌دهنده ضرورت انجام مطالعات میان‌رشته‌ای برای هماهنگی هرچه بیشتر بین قوانین با مصالح اجتماعی می‌باشد. «در نصوص معتبر دینی نیز بر اصل بهره بردن از تجربه، خرد و کارشناسی دیگران تأکید فراوان شده است» (علیدوست، ۱۳۹۰، ۵۶۷). ظهور پدیده‌های تخصصی جدید و جزئی در همه امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود به وضوح بیانگر اهمیت و در واقع لزوم و ضرورت مشورت با متخصصان هر حوزه برای تشخیص مصلحت در هر حوزه می‌باشد (ایزدی، ۱۳۹۳، ۱۸۳-۱۸۴ و ۲۷۰-۲۷۱ و ۳۲۵-۳۳۰). «مراجعه به کارشناس تنها یک رخصت نیست؛ بلکه وی موظف به این مراجعه می‌باشد و دلیل این الزام، سیره عقلایی رجوع جاهل به عالم است که مبنای بسیاری از مسائل تقلید و غیره می‌باشد» (مدنی، ۱۳۹۳، ۲۳۶).

از سوی دیگر، حقوق خانواده به دلیل ماهیت ویژه‌ای که دارد در ارتباط مستقیم با علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است. این ارتباط به حدی تنگاتنگ است که اساساً بدون توجه به دستاوردهای پژوهشی این علوم و آمار ارائه شده توسط آن، نمی‌توان قوانینی را متناسب با مصلحت جامعه و در راستای تغییرات شرایط اجتماعی تدوین و اجرا کرد. در واقع، وجوب مطالعه وضعیت اجتماعی جامعه در حین بررسی نظریه‌های حقوقی تردیدناپذیر است (علیزاده، ۱۳۸۷، ۳۶). «پذیرش هریک از این نظریه‌های واقع‌بینانه که در صدد ایجاد سازگاری و تناسب میان حقوق اسلامی و جامعه است، زمینه‌ای جدی برای اجتماعی شدن تفکر حقوق می‌باشد» (همان، ۲۸۷). به عبارت دیگر، قانون‌گذاری در حقوق خانواده بدون توجه به نتایج پژوهش‌های علوم اجتماعی و آمار ارائه شده توسط آنها و بدون توجه به آثار قوانین در جامعه و روان اعضای خانواده و تنها در چارچوب اصول و قوانین و مقررات علم حقوق و فقه، بی‌تردید نه تنها به پیشرفت خانواده و جامعه و سلامت خانواده کمکی نخواهد کرد، بلکه در جامعه موجب افزایش فساد و آسیب‌های اجتماعی و روانی بسیار خواهد شد. البته، توجه به این مهم ضروری است که این نکات به معنای پذیرش بی‌چون‌وچرای نظر متخصصان علوم اجتماعی و دستاوردهای آن نیست. اختلاف بسیاری میان اصحاب علوم اجتماعی وجود دارد تا جایی که برخی از فیلسوفان علوم اجتماعی، مانند پیترو وینچ^۱، ترجیح می‌دهند از واژه مطالعات اجتماعی^۲، به جای علوم اجتماعی استفاده کنند (Winch, 1990:2). بنابراین صحبت بر سر

1 Peter Winch

2 Social studies

استفاده و مشاهده دیدگاه‌های دانشمندان علوم اجتماعی برای رسیدن به استنباط دقیق و جامع است. باید پژوهش‌های مختلف ملاحظه شود و بعد از نقد و ارزیابی دقیق از آن استفاده کرد.

اکنون برای بررسی مناسبات علوم اجتماعی، اصل مصلحت و حقوق در طلاق عاطفی، نخست راه‌های استفاده از مصلحت در به-روزرسانی قوانین را برمی‌رسیم و در ادامه با بررسی برخی از پژوهش‌های علوم اجتماعی درباره طلاق عاطفی پیشنهادات حقوقی خود را ارائه می‌دهیم.

پیشینه پژوهش

درباره طلاق عاطفی پژوهش‌های متنوعی در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی سامان گرفته‌است. پژوهش‌ها، به تحلیل و بررسی گونه‌های گوناگون طلاق عاطفی، شرایط، پیامدها و آسیب‌های روانی و اجتماعی آن در خانواده‌ها و جامعه پرداخته‌است. اما با تتبع در آثار مختلف، پژوهش حقوقی درخوری درباره طلاق عاطفی صورت نگرفته است. تا آنجایی که نگارندگان جستجو کردند، تنها دو پایان نامه و یک مقاله به‌طور اختصاصی به این موضوع پرداخته‌اند که آنها را از نظر می‌گذرانیم.

۱. پایان نامه با عنوان «بررسی فقهی و حقوقی طلاق عاطفی در گستره عسر و حرج»؛ این پایان نامه بیشتر به تحلیل و بررسی طلاق عاطفی از جهت روان‌شناسی پرداخته است. نویسنده از راه تحلیل تفصیلی طلاق از بُعد روان‌شناسی به دنبال اثبات ایجاد شرایط حرجی در نتیجه طلاق عاطفی برای زوجه بوده است. وی با اثبات این مسئله بیان می‌کند که قانون و رویه قضایی باید اصلاح شود و طلاق عاطفی را در زمره مصادیق عسر و حرج به حساب آورد. اما برای چگونگی اعمال این اصلاحات پیشنهاد حقوقی خاصی را ارائه نمی‌دهد (مکاری، ۱۴۰۰).

۲. پایان نامه با عنوان «طلاق عاطفی در نظام حقوقی ایران و انگلستان»؛ با وجود آنکه علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، از طلاق عاطفی بحث می‌کند و این آسیب در جامعه ما وجود دارد، همانطور که این پایان نامه اذعان می‌کند، این مفهوم در فقه و حقوق، مفهومی نامأنوس است و به رسمیت شناخته نمی‌شود. از این رو، بر لزوم انجام پژوهش‌های حقوقی بیشتر و شناسایی این مفهوم در حقوق و رویه قضایی تأکید می‌کند. (علی‌پور، ۱۴۰۲)

۳. مقاله با عنوان «بررسی فقهی حقوقی نقش طلاق عاطفی در زوال احصان زوجین»؛ این مقاله با تحلیل طلاق عاطفی و بیان این مطلب که یکی از شرایط طلاق عاطفی، عدم وجود رابطه جنسی میان زوجین است، می‌کوشد اثبات کند که وقوع طلاق عاطفی در میان زوجین، موجب می‌شود که زوجین از شرایط احصان خارج شوند و در نتیجه در صورتی که مرتکب رابطه نامشروع شوند، نباید آن را زنا محصن یا محصنه محسوب کرد (بهمن‌پوری و همکاران، ۱۴۰۰). نگارندگان استدلال این مقاله را نمی‌پذیرند؛ اما بحث در مورد آن از حوصله این نوشتار خارج است.

روش تحقیق

این پژوهش از جهت ماهیت، اکتشافی-توصیفی (نیومن، ۱۳۹۵، ۶۵) است و به دنبال آن است که ضرورت نسبت و تعامل علوم اجتماعی و حقوق را در مورد طلاق عاطفی به تصویر کشد. از نظر جنس داده‌ها، کیفی و از جهت متغیر مکان، کتابخانه‌ای و از حیث متغیر غایت، بنیادین‌نظری محسوب می‌شود. ابزار گردآوری اطلاعات در آن فیش‌برداری است. از تحلیل محتوا به عنوان روش گردآوری داده‌ها، استفاده می‌کند. تحلیل محتوا در حقوق غالباً به مثابه روش کیفی مطرح می‌شود که از مسیر استنباط از متون داده‌ها را گردمی‌آورد. به عبارتی، مراد از تحلیل محتوا در اینجا توصیف نظام‌مند و کمی و کیفی محتوای متون است که به دنبال محتوای

نهفته داده‌ها یا واحدهای مورد تحلیل از ورای متن و سخن است. در تحلیل محتوا در حقوق میزان فراوانی، شدت و جهت و ... اهمیتی ندارد؛ بلکه باید از فضای اجتماعی جامعه برای تفسیر متون کمک گرفت (جاوید، ۱۳۹۱، ۱۵۷-۱۶۰). از آنجا که استدلال برای هر ادعایی به مثابه یک شاقول همواره در نظر بود، به نقد برخی از آثار در مسیر پژوهش پرداختیم.

چیستی مصلحت و جایگاه آن در کشف احکام شرعی

واژه مصلحت در لسان فقها به معنای لذت و اسباب آن و شادی و اسباب آن آمده است. در مقابل فساد که به معنای درد و اسباب آن و غم و اندوه و اسباب آن است (حماد، ۱۴۲۹هـ.ق، ۴۲۱). همچنین به معنای آنچه با مقاصد انسان در دنیا و آخرت موافق باشد و نتیجه آن به دست آوردن منفعت و دفع ضرر باشد (حلی، ۱۴۰۳هـ.ق، ۲۲۱). صاحب جواهر نیز مصلحت را هم معنی منفعت در نظر گرفته است (صاحب جواهر، ۱۳۶۲-۱۹۸۱، ۳۴۴). در نگاه برخی «مصلحت به معنای حفاظت از مقصود شارع از خلقت است. منظور از مقصود شرع حفاظت از این پنج مورد است: دین، نفس، عقل، مال، نسل. پس هرآنچه متضمن حفظ این اصول باشد، مصلحت است و هرآنچه این اصول را از بین ببرد مفسده است و دفع آن مصلحت است» (مروج، ۱۳۷۹، ۴۹۵ و نک: الحکیم، ۱۷۳۲م، ۹۳؛ جناتی، ۱۳۷۰، ۳۳۰).

آنچه از مجموع دیدگاه فقها بدست می‌آید نیز بر همین نکته تأکید دارد. به این معنا که مقصود از مصلحت هم حفظ منافع دنیوی (حفظ جان و مال و عقل و ناموس) در راستای رشد و تعالی و تکامل انسان و هم منافع اخروی و حفظ دین است؛ اعم از منافع فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی (ایزدپور، ۱۳۸۵، ۵۸؛ مرادی پشت‌دربندی، ۱۳۹۹، ۱۲). در اینجا می‌توان با اشاره‌ای کوتاه به معنای اصطلاحی مفسده، معنای اصطلاحی مصلحت را بهتر درک کرد. در این پژوهش «مفسده در مقابل مصلحت، در مورد احکامی است که با صدور آنها امکان بروز ناهنجاری‌هایی در جامعه، خانواده، روابط زوجین و برای فرزندان وجود داشته باشد» (مرادی پشت‌دربندی، ۱۳۹۹، ۱۳).

برخی از محققان بر این باورند که محدوده‌ای که نهادهای تقنینی در جامعه امکان قانون‌گذاری دارند، به اندازه گستره همه مصالحی است که برای اداره جامعه ضروری است. دایره و گستره این مصالح آنقدر زیاد است که نمی‌توان برای آن حد و حدودی تعیین کرد. بنابراین به جز موارد خاصی که اصول بنیادین اسلام را تشکیل می‌دهند و تابع مصالح نیستند، همه احکام اسلام با توجه به مصالح قابل تغییرند. کار نهاد تقنینی مأذون، قانون‌گذاری آزاد نیست، بلکه وظیفه آن تطبیق کلیات تشریع شده از سوی شارع بر مصادیق آنها با رعایت مصلحت است. در واقع مصلحت نقش اصلی و تعیین کننده را ایفا می‌کند (علیدوست، ۱۳۹۰، ۴۲۷-۴۲۹).

باید دانست، گرچه در فقه شیعه بر خلاف اهل سنت عنصر مصلحت به عنوان یک منبع مستقل در اجتهاد مورد پذیرش واقع نشده، اما عنصر مصلحت در قالب و کارکردهای دیگر جایگاه بسیار تعیین‌کننده‌ای در فقه شیعه دارد. از قواعد ثانویه گرفته تا رفع تعارض و تراحم احکام، از قواعد لاضرر و لاجرح گرفته تا دفع افسد به فاسد و ترجیح اهم بر مهم، از جایگاه ویژه عقل در استنباط احکام گرفته تا مصلحت‌اندیشی در احکام حکومتی. بنابراین فقه شیعه علی‌رغم عدم پذیرش مصالح مرسله اما به دلیل جایگاه والایی که برای نقش عقل در اجتهاد قائل است، برای مصلحت‌اندیشی نیز بالتبع جایگاه والایی قائل است (ایزدهی، ۱۳۹۳، ۷۷-۷۸). «توسل به احکام ثانویه با لحاظ ضرورت مبتنی بر مصلحت، اصدار حکم حکومتی از ناحیه ولی فقیه با لحاظ مصالح عام، به‌کارگیری تتبع رخص شرعی، بهره‌گیری از حیل سازگار با روح شریعت، اعمال قاعده اهم بر مهم و دیگر ظرفیت‌های نوین کارآمد نمودن فقه اسلامی، محمل‌های به‌کارگیری اصل مصلحت در نظام قانون‌گذاری اسلامی است» (شاکری گلپایگانی و محمدتقی‌زاده، ۱۳۹۴، ۱۳۵).

مصلحت و حکم حکومتی

بی‌تردید زمانی که از مصلحت در احکام بحث می‌شود، پای حکم حکومتی به بحث باز می‌شود؛ زیرا همه مصادیق یا برخی از مصادیق حکم حکومتی بر پایه مصلحت سامان می‌یابد (علیدوست، ۱۳۹۰، ۶۶۱). حضرت امام با توجه بسیار به مقتضیات زمانی و مکانی و لزوم حل و فصل مسائل جاری بر نقش و کاربرد مصلحت در اداره جامعه و لزوم تسلط مجتهد بر مقتضیات زمانه تأکید بسیار داشت. ایشان با تأکید بر جایگاه مهم مصلحت، توجه به «اجتهاد پویا» را لازمه اداره جامعه معاصر دانست. در نهایت باید گفت که عنایت ویژه امام به این مسئله منجر به آن شد که برای مصلحت نظام و اداره جامعه با توجه به مصلحت مردم برای حاکم اسلامی اختیارات ویژه‌ای قائل شود که در واقع همان «حکم حکومتی» است (افتخاری، ۱۳۹۹، ۵۳۷-۵۴۲). اساساً احکام حکومتی دائر مدار وجود مصلحت است. در واقع نمی‌توان بدون وجود مصلحت صحبت از احکام حکومتی را به میان آورد و این مسئله به هیچ وجه محدود به فروع شریعت نمی‌باشد. بلکه حاکم شرع اختیارات بسیار وسیعی برای اداره جامعه و تأمین اهداف و مقاصد شریعت در صدور احکام حکومتی دارد (ایزدهی، ۱۳۹۳، ۷۶-۷۷).

صدور حکم حکومتی توسط حاکم و ولی امر مسلمین بعد از پیامبر به ائمه معصومین و در غیاب آنان به ولی فقیه جامع‌الشرایط واگذار شده است. بنابراین بر اساس همان نقش مهم و مبنایی که مصلحت در حکومت اسلامی و وضع احکام و قوانین ایفا می‌کند، در جامعه اسلامی کنونی و نظام جمهوری اسلامی نیز، در صورت اصرار مجلس بر مصلحت بودن مصوبه‌ای خاص و اصرار بر وضع آن به صورت قانون، علی‌رغم مخالفت شورای نگهبان، تصمیم‌گیری در رابطه با آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار می‌شود. خود این مجمع نیز در واقع در ضمن یک حکم حکومتی از طرف ولی فقیه ایجاد شده است. البته باید دانست که اهمیت مصلحت و احکام حکومتی به اینجا ختم نمی‌شود. حتی ممکن است در مواقع حساس و مواردی که مجمع تشخیص مصلحت نیز امری را به عنوان مصلحت تشخیص نمی‌دهد، خود ولی جامعه و حاکم نظام اسلامی امری را به مصلحت جامعه اسلامی تشخیص دهد. در این حالت ولی امر مسلمین می‌تواند به طور مستقیم با حکم حکومتی آن حکم را صادر کند.

باید توجه داشت که احکام حکومتی، احکام جزئی در باب مسائل حکومت و نظام و سیاست را نیز دربرمی‌گیرد. در واقع این احکام، انشائاتی را که حاکم شرع در حکمرانی خویش صادر می‌کند، نیز شامل می‌شود (نک: علیدوست، ۱۳۹۰، ص ۶۸۹). مرحوم امام به روشنی بیان می‌کند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزلش را به صاحبش رد کند... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند...» (امام خمینی، بی‌تا، ۲۶۳). مبحث احکام حکومتی را در نوشتار دیگر به تفصیل به بحث خواهیم گذاشت.

احکام حکومتی نقش مهمی در حقوق خانواده ایفا می‌کنند. موارد بسیاری وجود دارد که قوانین خانواده و رویه قضایی و روال کار محاکم نه تنها با هدف شارع از تشکیل خانواده و تأکید بر تحکیم خانواده و مقاصد الشریعه در تضادی آشکار است و خانواده را به سر منزل مقصود نمی‌رساند، بلکه از آن مهمتر با مصلحت جامعه و نظام اسلامی نیز در تناقض است. زیرا مهم‌ترین نهاد اجتماعی در نظام اسلامی خانواده است. اما خانواده سالم، بهنجار و پویا است که می‌تواند نسلی پویا و قوی به جامعه تحویل دهد و آینده نظام در دستان خانواده‌های سالم است. به همین دلیل، در اسناد بالادستی و سیاست‌های کلی خانواده نیز بر تحکیم خانواده تأکید شده است. گاهی با تفسیر اشتباه از تحکیم خانواده، نه تنها در راستای مصالح جامعه گام برداشته نمی‌شود، بلکه دین‌گریزی مردم و یأس از تشکیل خانواده را نیز به دنبال دارد و این در تناقضی آشکار با مصالح نظام و جامعه است. باید به این نکته توجه داشت که «اهمیت خانواده به

کارکردهای آن است و اگر کارکردهای آن از دست برود حفظ خانواده ارزشمند نخواهد بود؛ بلکه در برخی موارد انحلال خانواده رجحان می‌یابد. به همین دلیل فقهای عظام طلاق را در برخی موارد مستحب و در بعضی موارد واجب می‌شمارند (هدایت‌نیا، ۱۳۹۸، ۴۳). بنابراین به منظور تحقق اهداف کلان نظام اسلامی که در سیاست‌های کلی خانواده نیز بر آن تأکید شده است و به منظور حفظ مصلحت نظام و عموم جامعه، قوانین خانواده احتیاج به اصلاح، تغییر و روزآمدسازی بر اساس مصالح خانواده و جامعه را دارند. این نوشتار مدعی است مهم‌ترین راهکار در اعمال این اصلاحات، احکام حکومتی است.

این مطلب، نکته بسیار مهمی است که در قانون‌گذاری و رویه قضایی کنونی در حیطه حقوق خانواده تا حدودی مغفول واقع شده است. برخی قوانین ما به دلیل تأکید بر احکام اولیه، در شرایط کنونی جامعه، نه تنها دیگر قابل اجرا نیستند، بلکه به عکس دارای آثار مخربی در سطح خانواده‌ها و جامعه و به تعبیری، نقض غرض هستند. حتی در برخی موارد که قانون‌گذار طبق مصالح جامعه اقدام به اصلاح قانون کرده و تا حدی از احکام اولیه فاصله گرفته‌است، باز هم در مقام اجرا و در رویه قضایی در برخی مواقع شاهد عملکرد متفاوت قضات هستیم.

البته با تحلیل احکام به صورت جداگانه و فردی نمی‌توان به این اهداف شارع که در واقع زیربنای احکام خانواده را تشکیل می‌دهد، دست پیدا کرد. پس از تحلیل جامع و نگاه کل‌نگر و کشف زیربنای احکام خانواده و کشف اهداف شارع از تشکیل و تحکیم خانواده است که ولی امر مسلمین می‌تواند مصلحت را در راستای این اهداف شارع تشخیص دهد و نسبت به صدور احکام حکومتی اقدام کند.

مرجع تشخیص مصلحت

با توجه به نقش بنیادین مصلحت، در شرع مقدس اسلام، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که مرجع تشخیص مصلحت کیست؟ در پاسخ باید گفت از باب رجوع جاهل به عالم، عقلاً حکم می‌کنند که در فرایند تشخیص مصلحت باید با عالمان و متخصصان مشورت شود. مشورت با افراد متخصص، موجب به حداقل رساندن خطا و اشتباه و نزدیک‌تر شدن به حقیقت می‌شود. مصلحتی می‌تواند به واقع راه‌گشا باشد که بر اساس منطق کارشناسی و از سوی متخصصان هر حوزه تشخیص داده شود. به نظر می‌رسد لزوم مشورت با متخصصان و خبرگان حکم صریح عقل است. مرحوم آخوند خراسانی درباره اصل رجوع جاهل به عالم از واژگان بدیهی، جلی و فطری استفاده می‌کند که احتیاج به دلیل ندارد (خراسانی، ۱۳۸۹، ۳۳۵).

با توجه به این مهم، مرجع تشخیص مصلحت در احکام حکومتی نیز عالمان و متخصصان هستند. برخی معتقدند که لزوم استفاده از نظر متخصصان در احکام ثانویه و احکام حکومتی متفاوت است. زیرا اکثر احکام ثانویه در رابطه با احکام فردی است و نیازی به استفاده از متخصصان نیست. اما احکام حکومتی در رابطه با مسائل اجتماعی صادر می‌شود. بنابراین به دلیل اهمیت بسیار و تأثیر بسزایی که دارند لزوم استفاده از نظر متخصصان در آنها بیشتر احساس می‌شود (ایزدهی، ۱۳۹۳، ۲۸۵-۲۷۸ و ۳۴-۳۳۸).

در واقع هدف از اعمال مصلحت در تصمیم‌گیری‌ها، هدایت جامعه به سمت خیر و سعادت است و این امر محقق نمی‌شود مگر در صورتی که تشخیص مصلحت از مسیر منطقی و درست آن که رجوع به عالمان و متخصصان آن حوزه است، سامان گیرد. بنابراین، در عین حال که محوریت در صدور احکام حکومتی، حاکم جامعه اسلامی است و اوست که حکم نهایی را صادر می‌کند، اما در رسیدن به این حکم وی باید از متخصصان هر حوزه‌ای مشورت بگیرد و با توجه به دیدگاه این متخصصان است که حاکم اسلامی می‌تواند حکمی صادر کند که در راستای مصالح جامعه بوده و در رفع مشکلات راهگشا باشد.

مبنای کلامی امامیه این است که در زمان غیبت، سیره عقل و بنای خردمندان در صورت عدم تعارض با احکام قطعی شریعت، درست و قابل اتکا است. «فقیهان بسیاری بر حجیت بنای عقلا در موارد اجتماعی - سیاسی که از سوی شارع مورد عنایت قرار نگرفته است، تأکید کرده و به ابتدای بناها و اعتبارات عقلانی، بر مصالح و دوام نظام معیشت و زندگی اجتماعی اشاره نموده‌اند» (ایزدی، ۱۳۹۳، ۱۱۹-۱۲۰ و نک: آیتی، ۱۳۹۰، ۲۵). عقلا و خردمندان می‌توانند نهادهای و قوانین اقتصادی و حقوقی را به وجود آورده و با تحولات زمان و مکان هماهنگ کنند (علیزاده، ۱۳۸۷، ۲۵۵).

برخی از محققان بر این باورند: همه دیدگاه‌های متفاوتی که در رابطه با معیار بودن عقل، عرف یا کارشناس در تشخیص مصادیق مطرح شده است در واقع بیان‌ها و توصیف‌های متفاوتی از یک نظر است. به عبارت دیگر روح حاکم بر همه این دیدگاه‌ها یکی است. هیچ یک از این روش‌ها موضوعیت ندارد و در هر موضوعی اولویت با روشی است که به کشف واقع نزدیک‌تر باشد. به عنوان مثال اگر موضوعی کاملاً پیچیده و تخصصی است نمی‌توان قضاوت و دیدگاه عقل و عرف عام را در رابطه با آن موضوع تخصصی پذیرفت. بلکه برای شناخت مصادیق آن باید به متخصص و کارشناس مراجعه شود. اما در بسیاری موارد نیز این چنین نیست و عقل و عرف می‌توانند در تشخیص مصادیق بسیار راهگشا باشند. بنابراین بر هیچ یک از این روش‌ها نباید اصرار داشت. آنچه که اهمیت دارد روش تشخیص مصادیق نیست، بلکه مهم دقت در تطبیق مصادیق و تلاش به نزدیک‌تر شدن هرچه بیشتر به واقعیت است. بنابراین پرواضح است که اگر در موضوع خاصی عرف خاصی در میان کارشناسان متخصص آن حوزه وجود داشته باشد، یقیناً این عرف خاص برای شناسایی مصادیق آن موضوع دقیق‌تر از عرف عام محسوب می‌شود (علیدوست، ۱۳۸۳، ۲۴ و ۲۷).

چیستی طلاق عاطفی

بی‌تردید طلاق یکی از مهمترین آسیب‌های اجتماعی کشور است که جامعه ایران با آن دست به گریبان است. جامعه‌شناسان بعد از جنگ جهانی دوم، به خاطر شدت تغییرات در خانواده، به دوام یا فروپاشی آن توجه چشمگیری نشان دادند (هاشم‌زهی و بهدادمنش، ۱۳۹۱، ۲۴۶). برخی از محققان براین باورند که افزایش گسترده میزان طلاق را باید پدیده‌ای اجتماعی در نظر گرفت؛ علت آن، ضعیف شدن روح جمعی و رشد فردگرایی در جامعه مدرن است. این مهم باعث می‌شود که ازدواج دیگر بر سنت و خواست جمع سامان نگیرد و نیاز فردی، مانند آرامش و رابطه عاطفی نقش بنیادین را در رابطه زناشویی بازی کند (نایی و نظریان، ۱۴۰۰، ۱۶۳). اساساً اختلافات خانوادگی آثار مخربی دارند. برخی پژوهش‌ها ادعا می‌کنند که مطابق با آمار موجود در ایران تا میزان چهل و یک درصد انگیزه خودکشی در زنان، اختلافات خانوادگی است (هاشم‌زهی و بهدادمنش، ۱۳۹۱، ۲۴۸). می‌توان ادعا کرد فرایند طلاق بیشتر این مسیر را طی می‌کند: ۱. اختلاف‌های جزئی؛ ۲. تکرار این اختلاف‌ها و جدی شدنشان؛ ۳. بی‌میلی یکی از زوجها یا هر دو نسبت به دیگری؛ ۴. تکرار قهرهای طولانی؛ ۵. خستگی و کلافگی زوجین از قهرها و نزاع‌ها؛ ۶. طلاق عاطفی و در آخر؛ ۷. طلاق قانونی و شرعی (محمدی، ۱۳۸۳، ۱۱۱).

باید دانست «میزان طلاق به طور کامل شاخص ناخرسندی از ازدواج نیست و بسیاری از مردم به دلیل حفظ زندگی خانوادگی فرزندان خویش یا عدم استقلال مالی زن یا ترس از سرزنش بستگان و غیره به طلاق تن در نمی‌دهند؛ اما رابطه عاطفی‌شان به سردی می‌گراید و دچار طلاق عاطفی می‌گردند» (نایی و نظریان، ۱۴۰۰، ۱۷۸). می‌توان ادعا کرد که در بیشتر مواقع، طلاق قانونی از رهگذر طلاق عاطفی محقق می‌شود. درباره چیستی طلاق عاطفی و عوامل موثر بر آن، در ایران پژوهش‌های متفاوتی سامان گرفته است. در این پژوهش‌ها تعاریف گوناگونی ارائه می‌شود. می‌توان جان‌مایه آن را که هر یک به زبانی از آن حکایت می‌کنند، نبود مودت و میل میان زن و شوهر عنوان کرد. البته برخی پای قیود دیگری را به میان می‌کشند؛ مانند اینکه زوجین تحمل یکدیگر را نداشته-

باشند (منادی، ۱۳۸۵، ۸۸). اما به نظر می‌رسد چنین شروطی بیشتر حاکی از مشکک‌بودن مفهوم طلاق عاطفی است؛ به عبارتی درباره طلاق عاطفی می‌توان از شدت و ضعف آن سخن گفت. در موارد شدید، نفرت و عدم تعهد به رابطه زناشویی وجود دارد.

گونه‌شناسی طلاق عاطفی

برخی پژوهش‌ها با روش کیفی و مصاحبه عمیق با مبتلایان به طلاق عاطفی این ویژگی‌ها را درباره طلاق عاطفی مطرح می‌کنند: ۱. بی‌تفاوتی نسبت به یکدیگر؛ ۲. نبود صمیمیت؛ ۳. ازبین‌رفتن علاقه؛ ۴. کاهش ارتباط کلامی؛ ۵. نگذراندن وقت با یکدیگر؛ ۶. نداشتن احساس تعلق؛ ۷. ازبین‌رفتن تعلق؛ ۸. کاهش رضایت جنسی (روشنی و باستانی، ۱۳۹۷، ۱۳۴).

با جستجوی آمار درباره طلاق عاطفی، می‌توان ادعا کرد که آمار معتناهی در زمینه آن در ایران وجود ندارد. برخی پژوهش‌ها می‌گویند برای آن آماری دست‌وپا کنند: اگر میانگین طلاق در مقایسه با ازدواج ۱۳ طلاق بر حسب ۱۰۰ ازدواج بدانیم، این نسبت در طلاق عاطفی در بهترین شرایط دست‌کم بین ۱۵ تا ۲۰ مورد طلاق عاطفی در بر حسب ۱۰۰ ازدواج است. این نوسان میان ۱۵ تا ۲۰ به دلیل تفاوت در شهرها و کلانشهرها دانسته می‌شود. این آمار قابل اعتماد به نظر نمی‌رسد. شاید پنهان‌کاری و از این‌رو، سختی کار یکی از دلایل فقدان آمار معتبر باشد. البته مطالعاتی موردی در این باره وجود دارد که نتایج آن در نگاه نخست تعجب‌آور است. مثلاً پژوهشی کمی درباره طلاق عاطفی در شهر شیراز، میزان آن را ۵۳/۸ درصد، یعنی در حد زیاد معرفی می‌کند (حاجی‌زاده میمندی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۵) و پژوهش کمی دیگری میزان آن را در شهر تهران که تقریباً بالاترین آمار طلاق را در کشور دارد، ۷ درصد عنوان می‌کند. البته یکی از دلایل این آمار در تهران را کثرت طلاق و از این رهگذر ریختن قبح طلاق می‌داند. زوجین در تهران نسبت مناطق دیگر راحت‌تر از هم طلاق می‌گیرند و طلاق عاطفی ماندگار نمی‌ماند (پروین و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۴۷). می‌توان برای درک بهتر، به تجربه زیسته خودمان رجوع کنیم. زندگی به عنوان یک مطلقه در تهران امکان‌پذیرتر است یا در یک شهرستان کوچک؟

اولین مسئله‌ای که درباره طلاق عاطفی مطرح می‌شود این است که آیا اساساً قانون‌گذار آن را به رسمیت می‌شناسد. آیا طلاق عاطفی در قوانین جایگاهی دارد؟ آیا این عنوان حکمی را به دنبال دارد؟ برای روشن شدن بحث به این مثال توجه کنید. فرض کنید زن و شوهری پنج سال را در طلاق عاطفی به سر می‌برند. شوهر به خاطر اینکه نام متأهل بر روی او باشد و از مزایای اجتماعی آن استفاده کند، حاضر به طلاق همسر نیست. آیا زن در این مورد می‌تواند با ادعای عسر و حرج، بدون اینکه از حقوقش محروم شود، تقاضای طلاق کند؟ برخی بر این باورند که با توجه به ویژگی‌های طلاق عاطفی و حصری نبودن موارد ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی می‌توان طلاق عاطفی را از مصادیق عسر و حرج زوجه محسوب کرد (مکاری، ۱۴۰۰، ۱۰۷). اما پاسخ این پرسش‌ها آسان نیست. باید ابتدا مسائلی حل شود، تا بتوان به چنین پرسش‌هایی پاسخ داد.

در گام نخست باید گونه‌های مختلف طلاق عاطفی یا تیپولوژی آن را بررسییم تا بهتر بتوانیم درباره آن قضاوت کنیم. برخی پژوهش‌ها با توجه به ویژگی‌هایی که برای طلاق عاطفی ذکر شد، چهارگونه طلاق عاطفی را مطرح می‌کنند: ۱. علاقه به یکدیگر، ارتباط جنسی و گذران وقت با یکدیگر کاهش می‌یابد؛ اما احساس تعلق و تعهد در رابطه وجود دارد. ۲. علاقه به یکدیگر از بین می‌رود و ارتباط جنسی و گذران وقت با یکدیگر بسیار کم می‌شود؛ اما احساس تعلق و تعهد در رابطه وجود دارد. ۳. علاقه به یکدیگر از بین می‌رود و ارتباط جنسی و گذران وقت با یکدیگر بسیار کم می‌شود. احساس تعلق و تعهد در رابطه وجود ندارد. ازبین‌رفتن تعهد در زنان گاهی صرفاً ذهنی است، به طوری که زن به مرد دیگری فکر می‌کند یا دل می‌بندد و به مرحله عینی نمی‌رسد. اما گاهی هم عینی است که در این-

صورت «ادامه زندگی زناشویی می‌تواند تبعات سنگینی برای فرد و جامعه داشته‌باشد.»^۴ علاقه به یکدیگر و ارتباط جنسی و گذران وقت با یکدیگر از بین می‌رود و میان زوجین نفرت است؛ اما تعهد وجود دارد (روشنی و باستانی، ۱۳۹۷، ۱۳۹-۱۴۱).

احکام مختلف گونه‌های طلاق عاطفی

این بحث در دوساحت قابل بررسی است. نخست در مقام کشف حکم و قانون‌گذاری و دوم در مقام اجرا و امثال حکم است. دربارهٔ مقام کشف حکم، به نظر می‌رسد که قانون‌گذار خود باید زمینهٔ طلاق در نوع سوم را فراهم کند. موانع آن را برسد و آن را به هر شکلی مرتفع سازد. زیرا تحقق حرام الهی است یا در معرض شدید آن است؛ یعنی به خاطر وجود مفسده یا خوف عقلایی آن که هر یک تبعات جبران ناپذیری برای جامعه و افراد و مصالح فردی و جمعی دارد، باید طلاق واقع شود.

پرواضح است که در نوع سوم، قربانی اصلی زنان هستند. زیرا دو حالت دربارهٔ آنان متصور است: ۱. فرد یا کف نفس نمی‌کند و از حدود شرع مقدس خارج می‌شود که در این صورت آخرت خویش را نابود ساخته‌است؛ علاوه بر آثار وضعی گناه که در همین دنیا گریانش را خواهد گرفت. ۲. کف نفس می‌کند که در این حالت صدمات شدید روحی و جسمانی خواهند دید. طلاق همیشه مکروه نیست. گاهی تنها راه حل است. در بیشتر پژوهش‌هایی که به آثار و پیامدهای طلاق پرداخته‌اند، اثری از بعد راه‌حلی طلاق وجود ندارد (برای نمونه نک: نادری‌بینا، ۱۴۰۱، ص ۱۳۹ تا ۱۴۳). اما نباید از نظر دور داشت که قبح طلاق ذاتی نیست. از این رو امکان دارد برخی موارد حسن باشد و جلوی مفسده‌ای را بگیرد. نگاه تک‌بعدی خود آسیب‌زا است. از سوی دیگر، برخی پژوهش‌ها ادعا می‌کنند، یکی از علت‌های عمدهٔ همسرکشی در ایران، وجود قوانینی است که تقاضای طلاق را برای زنان محدود می‌کند و دادرسی را اطاله می‌دهد (هاشم‌زهی و بهدادمنش، ۱۳۹۱، ۲۴۸). البته به صرف یک پژوهش و یک ادعا، نمی‌توان به راحتی این مسئله مهم را اثبات کرد. اما از باب «إذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال» باید پژوهش‌های بیشتری را در دوسوی مسئله طلبید.

گونهٔ اول و دوم طلاق عاطفی بحث بیشتری را می‌طلبد و بعید است که به نتیجه‌ای منتهی شود. زیرا زوجین متعهدند و احساس تعلقی هم در میان است. دربارهٔ نوع چهارم هم با این میزان داده و اطلاعات نمی‌توان قضاوتی داشت. چون دلیلی بر مفسده وجود ندارد. نیاز به پژوهش‌های ژرفی در این باره است؛ مثلاً چه میزان گونهٔ چهارم بعدها به نوع سوم منتهی شده است. فرض کنید پاسخ ۲۰ درصد باشد. این پاسخ نتیجه‌گیری خاصی را به دنبال ندارد. اما اگر ۸۰ درصد باشد چطور؟ این اشکال می‌تواند مطرح شود که در طلاق‌های عاطفی، مگر چند درصد از گونهٔ سوم و چهارم است. شاید یک درصد باشد. در این صورت اساساً قابل اعتنا نیست و قانون‌گذار وظیفه‌ای را در قبال آن ندارد. این ادعا علاوه بر اینکه با تجربهٔ زیستهٔ تعداد قابل توجهی از پژوهشگران این حوزه همخوانی ندارد، تنها از ضرورت سامان پژوهش‌هایی در این باب حکایت می‌کند؛ پژوهش‌های کمی که از این مهم پرده بردارند که چه میزان به گونهٔ سوم و چهارم اختصاص دارد. تا آنجا که نگارنده جستجو کرد، پژوهشی در این باره سامان نگرفته‌است.

اکنون در صورت وجود درصد معتنا بهی از گونهٔ سوم و چهارم، در ساحت دوم، یعنی مقام امثال حکم، این پرسش مهم و بنیادی مطرح می‌شود که مرجع تشخیص برای شناسایی گونهٔ طلاق عاطفی در این میان کیست. بی‌تردید، قاضی نیست؛ زیرا نه وقت رسیدگی تا این مقدار را دارد و نه تخصصش را. مسئله را هم نمی‌توان به امان خدا رها کرد؛ زیرا پای مفسده در میان است. به نظر می‌رسد، این موقعیت از مواردی است که پای بنای عقلا به میان می‌آید؛ یعنی رجوع به متخصصان. به عبارتی، متخصصانی که بال مشورتی قاضی هستند، دیدگاه خود را دربارهٔ گونهٔ طلاق عاطفی به قاضی ارائه می‌دهند و قاضی در صورتی که نظرشان را نپذیرد، باید دلیل ارائه دهد.

تا اینجای بحث، یک سوی طلاق عاطفی را بررسی‌دیم. اما سوی دیگر آن، یعنی فرزندان از اهمیت بیشتری برخوردار است. فرزندان، آینده‌سازان جامعه‌اند و مصلحت جامعه، در گرو سلامت روحی و روانی افراد آنان است. برخی از پژوهش‌ها با توصیف تجربه زیسته فرزندان دچار طلاق عاطفی والدین، از خلأ ارتباطی و عاطفی آنان، غوطه‌ور بودن خانواده در هیجان‌های منفی، آشفتگی‌های روانی این فرزندان، مشکلات الگوپذیری و شیوه‌های مقابله آنان با فشار روانی (جعفرزاده و همکاران، ۱۴۰۰، ۱۲۱) سخن به میان می‌آورند. نتایج این پژوهش، مشکل را به صراحت آنجا می‌داند که فرزندان خانواده‌هایی که با طلاق عاطفی والدین دست‌به‌گریباند، به جای آنکه خانواده را محل آرامش و سکون و سرپناهی امن برای خود به حساب بیاورند، آن را علت آشفتگی و فشار و سختی می‌دانند؛ به گونه‌ای که در بیشتر موارد خواهان طلاق والدین یا جدایی خود از خانواده‌ای که محل فشار و اضطراب است، می‌باشند. اما آسیب وقتی جدی‌تر است که نوجوانان و جوانان به خاطر محروم شدن از الگوهای مناسب رفتاری و اخلاقی، دچار بسیاری از آسیب‌های روحی و روانی می‌شوند و به شیوه‌های ناسالم برای پرکردن این خلأهای عاطفی روی می‌آورند. (همان، ۱۳۶)

با توجه به این مهم، این پرسش جای طرح دارد که در موارد طلاق عاطفی به میزان بالا، حفظ خانواده مصلحت دارد یا جدایی؟ پژوهش بالا مدعی طلاق است: «بررسی تجربه‌های زیسته مشارکت‌کنندگان نشان‌داد که آسیب‌هایی با منشأ طلاق عاطفی در مواردی نظیر کم‌شدن همبستگی در خانواده، آشفتگی‌های متعدد روانی، راهبردهای ناسالم مقابله‌ای، وجود هیجان‌های منفی، مشکلات و ناکارآمدی‌های ارتباطی و مشکلات الگوپذیری با صدمه‌های ناشی از طلاق رسمی هم‌پوشانی دارند و حتی در مواردی جدی‌ترند. در طلاق رسمی چنانچه رابطه والد-فرزندی استحکام کافی داشته باشد، فرزندان متحمل آسیب‌های کمتری می‌شوند؛ اما در طلاق عاطفی کارکرد رابطه زناشویی به نابودی کشیده می‌شود و در زمینه والدگری نیز با چالش‌های اساسی روبه‌رو می‌شوند؛ بنابراین رابطه والد-فرزندی ناسالم، باعث افزایش وخامت وضعیت روحی فرزندان می‌شود. در فرآیند طلاق رسمی، غیبت فیزیکی یا روانی یکی از والدین، فرزندان را با خلأهای عاطفی مواجه می‌کند؛ اما در خانواده‌های دچار طلاق عاطفی، پدر و مادر هر دو در اثر تعارض‌های منفعل و فعال درونی و بیرونی، از پرکردن خلأهای یادشده عاجزند. در طلاق رسمی نقش زمان در تسلی خاطر، بازیافت روحیه، توجه برگردانی از مشکل به پیشرفت وجود دارد. برخلاف طلاق عاطفی که فرزندان زیرسلطه عواطف منفی با روانی مملو از آشفتگی، نقطه پایانی را برای تلخی‌ها نمی‌بینند» (همان، ۱۳۷) جالب آنجاست که در این پژوهش، تحقیق‌های دیگری معرفی می‌شود که یافته‌های آن را تأیید می‌کند.

آورده این‌گونه پژوهش‌ها، برای رساله حاضر دست‌کم این مهم است که نمی‌توان به طور کلی قائل بود حفظ خانواده در صورت وجود طلاق عاطفی به نفع فرزندان و مصلحت آنان و جامعه است و قانون‌گذار باید برای حفظ خانواده در طلاق عاطفی، تمام تلاش خود را بکند. درست است که ممکن است با یک یا چند پژوهش برای قانون‌گذار اطمینان به ادعایی که مطرح شد، حاصل نشود، اما مهم آن است که این‌گونه پژوهش‌ها، کلیت ادعای رقیب را زیر سوال می‌برد و دست‌کم سامان پژوهش‌های اساسی‌تر و مطمئن‌تری را طلب می‌کند.

در نظر گرفتن برخی فرض‌ها به روشنی بحث کمک می‌کند. فرض کنید در طلاق عاطفی نوع سوم، فرزندان به خاطر فضایی که در خانه حاکم است و روابطی که والدین دارند، دچار آسیب‌های روحی و روانی فراوان هستند. به نظر می‌رسد عقلاً حکم به جدایی می‌دهند و مصلحت را در طلاق می‌بینند. اکنون آیا مادر خانواده می‌تواند با ادعای عسروخرج تقاضای طلاق داشته باشد؟ شاید مسئله اصلی در این فرض این باشد که چگونه این شرایط احراز می‌شود. پاسخ همان است که در بالا گفته شد؛ رجوع به متخصصان این حوزه برای شناسایی نوع طلاق عاطفی و میزان خسارتی که فرزندان این خانواده متحمل می‌شوند.

حقوق و طلاق عاطفی

با توجه مطالب بالا، نکات مختلفی را در نسبت حقوق و طلاق عاطفی می‌توان مطرح کرد. در اینجا برخی از مهم‌ترین نکات را برمی‌رسیم.

۱. اولین نکته‌ای که مصلحت در حیطه قانون‌گذاری در رابطه با طلاق عاطفی اقتضا می‌کند، بحث به رسمیت شناختن طلاق عاطفی در حقوق خانواده است. مطابق برخی آمار، در حال حاضر طلاق عاطفی در خانواده‌های ایرانی فراگیر شده و جامعه با تبعات فسادزای آن دست‌به‌گریبان است. از این رو، اقسام، ویژگی‌ها و آسیب‌های اجتماعی و روانی ناشی از آن، در خانواده و جامعه توسط پژوهشگران علوم اجتماعی، به ویژه روان‌شناسان و جامعه‌شناسان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. با این وجود، این مفهوم در حقوق خانواده به رسمیت شناخته نشده است. بنابراین، قانون‌گذار، در گام نخست باید طلاق عاطفی را به رسمیت بشناسد.

۲. در گام بعدی، با تعریف طلاق عاطفی، تعیین شرایط و ویژگی‌های آن و بیان گونه‌های آن در قانون، باید برای هرگونه، آثار حقوقی مخصوص به خود، در نظر گرفت. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید برای هر یک از گونه‌هایی که دانشمندان علوم اجتماعی از طلاق عاطفی ارائه می‌دهند، آثار حقوقی ویژه آن را تبیین کنند. در این مرحله است که تعامل با دستاوردهای علوم اجتماعی در به‌روز-رسانی حقوق خانواده راهگشاست.

۳. در ادامه، قانون‌گذار باید مرجع تشخیص طلاق عاطفی را مشخص کند. یکی از مهم‌ترین نقاطی که محل تلاقی علوم اجتماعی و حقوق در اصلاح حقوق خانواده بر مبنای مصلحت خانواده و جامعه است، همین نقطه است. دانستیم حقوق خانواده ماهیتی میان-رشته‌ای دارد. از این رو، به دلیل ماهیت ویژه‌ای که خانواده دارد، نمی‌توان آن را همچون حقوق قراردادهای یک امر حقوقی صرف حساب کرد. ماهیت ویژه خانواده به علم حقوق خانواده نیز ماهیت ویژه بخشیده است و آن را تبدیل به یک علم میان‌رشته‌ای کرده است. به عبارت دیگر، به دلیل اهمیت نقش مسائل روحی، روانی و معنوی در ارتباط اعضای خانواده با یکدیگر و تأثیر آسیب‌شناسی آنها در حقوق اعضای خانواده، علم حقوق خانواده نیز از یک ماهیت میان‌رشته‌ای برخوردار شده است. در نتیجه‌ی این ماهیت ویژه، رعایت مصالح عالی خانواده، اعضای خانواده و در نتیجه آن مصالح جامعه اقتضا می‌کند که حقوق خانواده در تعاملی تنگاتنگ با علوم اجتماعی شکل گیرد و به طور مداوم نیز بر اساس دستاوردهای این علوم به‌روزرسانی شود.

۴. از آنجا که مشکلات میان اعضای خانواده در اکثر مواقع در حریم شخصی خانواده و بدون وجود شهادی اتفاق می‌افتد، اثبات مسائل مرتبط با آن نیز بسیار دشوار است. از طرفی، از آنجا که مسائل و مشکلات خانواده در بسیاری مواقع مربوط به روابط معنوی و عاطفی زوجین است و بروز و ظهور مادی ندارد، با ابزارهای خشک حقوقی قابل اثبات نیست. به این معنا که تصمیم‌گیری، داوری و قضاوت در مورد این حیطه از مسائل حقوق خانواده با ابزار و دانش صرف حقوقی امکان‌پذیر نیست. از این رو، به منظور ریشه‌یابی مشکلات خانواده و فراهم شدن امکان داوری صحیح و قضاوت عادلانه در رابطه با روابط زوجین، نیاز به علوم و ابزار دیگر است. متخصصان علوم اجتماعی، از جمله جامعه‌شناسان و روان‌شناسان می‌توانند با ابزارهای تخصصی خود روابط اعضای خانواده را واکاوند و با ریشه‌یابی مشکلات آنها، راه‌حل ارائه دهند. راه‌حل‌های آنها می‌تواند با توجه به اوضاع و احوال زندگی زوجین متفاوت باشد. از چندین جلسه مشاوره اجباری رایگان گرفته تا مواقعی که به تشخیص متخصصان راهی جز طلاق پیش روی خانواده قرار ندارد. در واقع گاهی به تشخیص متخصصان، یک خانواده تمام کارکردهای مثبت خود را از دست داده و با رسیدن به بالاترین درجه از طلاق عاطفی، طلاق رسمی برای آنها بهترین راه حل است.

۵. قانون‌گذار، قضات را ملزم به در نظر گرفتن نظر متخصصان نکرده است. قاضی نه تنها جز در موارد طلاق توافقی، ملزم به ارجاع پرونده به مراکز مشاوره نیست، بلکه در صورت ارجاع پرونده نیز مکلف به تبعیت از نظر آنها نیست. با توجه به مطالبی که بیان شد، قضات باید مکلف باشند یا از نظر متخصصان تبعیت کنند یا در صورت تشخیص عدم صحت آن، با ادله قوی آن را رد کنند و در غیر این صورت با ضمانت اجرا مواجه شوند. در واقع بدین شکل از سلیقه‌ای عمل کردن قضات بر اساس تصور و دیدگاه شخصی آنها نسبت خانواده جلوگیری می‌شود. تنها از این طریق می‌توان راه سلیقه‌ای عمل کردن را مسدود کرد.

۶. در قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۲ قانون‌گذار تا حدودی به این مسئله توجه کرد که قضاوت در حقوق خانواده نیاز به تعامل با علوم اجتماعی دارد. اما به دلیل ایراداتی که در این قانون وجود دارد و عدم تعیین ضمانت اجرا، در بسیاری موارد این مسئله در حد قانون باقی مانده و به مرحله اجرا نرسیده است؛ از این رو، ایرادات اساسی درباره آن وجود دارد که به برخی از آن اشاره می‌کنیم:

۱، ۶. ماده ۱۶ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۲ تصریح می‌کند «به منظور تحکیم مبانی خانواده و جلوگیری از افزایش اختلافات خانوادگی و طلاق و سعی در ایجاد صلح و سازش، قوه قضاییه موظف است ظرف سه سال از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون مراکز مشاوره خانواده را در کنار دادگاه‌های خانواده ایجاد کند.» اما متأسفانه پس از گذشت بیش از ۱۰ سال از تصویب این قانون، هنوز بسیاری از محاکم خانواده از وجود چنین مرکز مشاوره‌ای محروم هستند و در نتیجه قضات بدون همفکری و کمک مشاوران و تنها بر اساس ابزارهای حقوقی به قضاوت در حقوق خانواده اقدام می‌کنند. این مسئله منجر به آسیب‌های بسیاری در سطح جامعه می‌شود. از این رو، تشکیل مراکز مشاوره خانواده باید در کنار همه دادگاه‌های خانواده به جد پیگیری شود و برای عدم تشکیل آن ضمانت اجرا مشخص شود. از سویی، قضات باید ملزم به تبعیت از متخصصان مرکز مشاوره شوند و در صورت عدم تبعیت باید ملزم به ارائه ادله‌ای قوی برای رد نظر متخصصان باشند. در واقع، قانون‌گذار باید مرکز مشاوره را که با توجه به ماده ۱۷ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۲ متشکل از متخصصان حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی است، به عنوان بنای عقلا و مرجع تشخیص مصلحت خانواده و جامعه در محاکم خانواده به رسمیت بشناسد.

۲، ۶. یکی از ایرادات بسیار مهم دیگر در رابطه با ماده ۱۸ قانون حمایت از خانواده است. این ماده، دادگاه و قضات خانواده را در مراجعه به این مراکز مشاوره مختار کرده است. در واقع علی‌رغم اینکه در ماده ۱۶ دادگاه‌های خانواده را ملزم به تشکیل مراکز مشاوره کرده است، اما در ماده ۱۸ این قانون، قضات را مکلف به مراجعه به این مراکز برای تصمیم‌گیری صحیح در دعاوی خانواده نکرده است. این ماده بیان می‌کند که دادگاه خانواده می‌تواند، یعنی مختار است که نظر این مرکز را در مورد دعاوی خانوادگی جویا شود. در حالی که همانطور که پیش از این نیز شرح داده شد، ماهیت حقوق خانواده و مشکلات خانواده از جمله طلاق عاطفی به گونه‌ای است که با ابزار صرف حقوقی اساساً امکان تشخیص درست و قضاوت عادلانه در مورد آن وجود ندارد. بنابراین، یکی از نکات بسیار مهم در رابطه با طلاق عاطفی این است که علاوه بر اینکه قانون‌گذار باید آن را به رسمیت بشناسد، باید برای مرجع تشخیص آن نیز، قضات حقوق خانواده را مکلف به مشورت و تعامل با متخصصان علوم اجتماعی کند.

۳، ۶. ماده ۲۵ قانون حمایت خانواده، تنها در موارد طلاق توافقی قضات را مکلف به ارجاع پرونده به مرکز مشاوره کرده است. این اجبار نیز به امید اینکه مرکز مشاوره بتواند در بین زوجین سازش برقرار کند، انجام می‌شود و گرنه در غیر از موارد طلاق توافقی، قضات هیچ الزامی به ارجاع پرونده به محاکم خانواده ندارند. به عنوان مثال در مواردی که تنها زوجه تقاضای طلاق دارد، قاضی می‌تواند بدون توجه به ابعاد فراحقوقی مسئله‌ای که منجر به درخواست طلاق زوجه است و صرفاً با ابزار حقوقی در مورد این مسئله قضاوت کند. مثلاً، زمانی که زوجه می‌خواهد به دلیل طلاق عاطفی درخواست طلاق کند، اولاً، مفهومی به نام طلاق عاطفی برای قاضی معنا

ندارد تا آن را بررسد. ثانیاً، از آنجا که طلاق عاطفی در اکثر موارد امری درونی و عاطفی است، بروز و ظهور مادی ندارد تا با ابزار حقوقی قابل اثبات باشد؛ از این رو، طرح آن در محاکم بی نتیجه خواهد بود.

پیشنهادهای

با توجه به مطالب بالا و نکاتی که درباره ماهیت طلاق عاطفی و شرایط و گونه‌های متفاوت آن گفته شد و با توجه به فراگیر شدن این معضل در خانواده‌های ایرانی، به نظر می‌رسد در وهله نخست قانون‌گذار باید مفهوم طلاق عاطفی را در حقوق خانواده به رسمیت بشناسد و برای آن احکام ویژه‌ای لحاظ کند. پیشنهاد حقوقی نگارندگان برای گونه‌های مختلف طلاق عاطفی بدین صورت است:

۱. گونه اول و دوم: در این گونه‌ها، قانون‌گذار زوجین را ملزم به مراجعه به مرکز مشاوره کند. به این معنا که قانون‌گذار، قضات را ملزم کند در صورتی که یکی از زوجین به استناد طلاق عاطفی، تقاضای طلاق دارد و در مراجعه به مرکز مشاوره دادگاه خانواده، متخصصان، گونه آن را یک یا دو تشخیص دادند، قاضی زوجین را ملزم به چندین جلسه مشاوره و زوج‌درمانی اجباری رایگان در همان مرکز مشاوره تحت نظر مشاوران متخصص کند. علاوه بر آن، در حکم خود برای امتناع هریک از زوجین از شرکت در جلسات زوج‌درمانی ضمانت اجرا تعیین کند. به عنوان مثال، اگر زوجین راضی به شرکت در جلسات نشوند، برای آنها جریمه متناسب مالی در نظر گرفته شود. در طول زمان تشکیل این جلسات و انجام امور مشاوره و زوج‌درمانی، زوج ملزم به تمکین است.

۲. گونه سوم طلاق عاطفی بسیار آسیب‌زاست و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. مصلحت خانواده و جامعه اقتضا می‌کند که اینگونه روابط بدون اینکه زوجین حق و حقوق خود را از دست بدهند، هرچه زودتر به طلاق منتهی شود تا هم از آسیب روحی و روانی بیشتر زوجین و هم از وقوع مفسده جلوگیری شود.

از این رو در صورتی که زوج با ادعای وقوع طلاق عاطفی، تقاضای طلاق رسمی کرد، قاضی باید پرونده را به مرکز مشاوره ارجاع دهد. در صورتی که متخصصان مرکز مشاوره تشخیص طلاق عاطفی از گونه سوم را دادند قاضی باید به استناد طلاق عاطفی حکم به طلاق قضایی دهد. به عبارت دیگر در صورتی که زوج متقاضی طلاق رسمی بر اساس طلاق عاطفی نوع سوم بود و زوج راضی به طلاق نمی‌شد، بدون اینکه زوج ملزم به بخشش مهریه شود حکم طلاق صادر شود. اما در صورتی که زوج متقاضی طلاق رسمی بر اساس طلاق عاطفی نوع سوم بود و زوج راضی به طلاق نبود، این مسئله عذر موجه محسوب شود و بدون اینکه زوج ملزم به تنصیف اموال شود، بتواند زوج را طلاق دهد.

۳. در گونه چهارم زوجین به یکدیگر تعهد دارند و در نتیجه مفسد گونه سوم را به دنبال ندارد. به خاطر وجود نفرت، رجوع به مراکز مشاوره اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. اگر از مصادیق عسروخرج تشخیص داده شود، هم زوج می‌تواند بدون بخشش مهریه و بر اساس عسروخرج ناشی از طلاق عاطفی نوع چهارم، تقاضای طلاق کند و هم زوج می‌تواند بر این اساس با پرداخت مهریه و بدون تنصیف اموال زوج را طلاق دهد.

باید توجه داشت در حال حاضر، رویه محاکم به این صورت است که تنها در صورتی که زوج بتواند یکی از شروط ۱۲ گانه عقد نکاح را ثابت کند، می‌تواند تقاضای طلاق کند.

نتیجه گیری

با توجه به ضرورت روزآمدسازی قوانین مرتبط با حقوق خانواده بر اساس مصالح جامعه و خانواده، به بررسی راه‌های اعمال مصلحت در روزآمدسازی قوانین پرداختیم. دانستیم احکام حکومتی، نقش اساسی و شاید بنیادی‌ترین نقش را در به‌روزرسانی و کارآمدی احکام خانواده دارند. محوریت در صدور احکام حکومتی، حاکم جامعه اسلامی است و اوست که حکم نهایی را صادر می‌کند. اما تنوع موضوعات و معضلات جامعه و تخصصی شدن شاخه‌های مختلف علوم، به گونه‌ای است که حاکم جامعه اسلامی به تنهایی نسبت به تمام موضوعات و مصالح مرتبط با آنها شناخت و آگاهی ندارد و بر طبق بنای عقلا باید در تشخیص مصالح و مفاسد و رسیدن به این گونه احکام از متخصصان هر حوزه‌ای مشورت گیرد.

به دلیل ماهیت ویژه و میان‌رشته‌ای حقوق خانواده، نمی‌توان در فضای صرفاً حقوقی و انتزاعی برای خانواده قانون تدوین کرد. برای تشخیص مصلحت و روزآمدسازی قوانین مرتبط با حقوق خانواده احتیاج به دستاوردهای علوم اجتماعی و به ویژه، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی داریم. به این معنا که از دستاوردهای این علوم و آمارهای آنها در رابطه با تأثیر قوانین در جامعه باید استفاده شود تا بتوان اصلاحات درستی را در این حیطه انجام داد. نگارندگان بر این باورند که در قوانین خانواده، از باب رجوع جاهل به عالم، باید از نظرات دانشمندان علوم اجتماعی به ویژه، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان به منظور تشخیص مصلحت برای اصلاح و تغییر قوانین مربوط به خانواده استفاده کرد. بنابراین روزآمدسازی قوانین مرتبط با حقوق خانواده بر اساس مصلحت باید در ارزیابی با دستاوردها و آمار این علوم انجام شود. البته این به معنای آن نیست که دیدگاه‌های آنان، وحی منزل تلقی شود و بدون ارزیابی و نقد و نظر پذیرفته شود. تأکید اصلی بر درنظرگرفتن دستاوردهای آنان در قوانین خانواده است.

با تبیین این مطالب، یکی از آسیب‌های مهم در جامعه کنونی ایران، یعنی طلاق عاطفی را بررسی‌دیم. چستی طلاق عاطفی را می‌توان نبود مودت و میل میان زوجین مطرح کرد. طلاق عاطفی دارای شدت و ضعف است. در برخی موارد، نفرت و عدم تعهد به رابطه زناشویی را به دنبال دارد. می‌توان ادعا کرد که در زمینه طلاق عاطفی در ایران هنوز آمار دقیقی ارائه نشده است. مهمترین مسئله‌ای که در بحث حاضر درباره طلاق عاطفی به ذهن می‌رسد این پرسش بنیادین است که آیا اساساً قانون‌گذار، طلاق عاطفی را به رسمیت می‌شناسد و در قوانین، عنوانی را به خود اختصاص می‌دهد.

در مواجهه با طلاق عاطفی ضروری است که در وهله اول گونه‌های مختلف طلاق عاطفی یا تیپولوژی آن را بدانیم تا شرایط برای فهم بهتر و ارزیابی فراهم شود. با توجه به پژوهش‌هایی که در این باب سامان گرفته، چهارگونه طلاق عاطفی را از هم تمیز دادیم. در مقام کشف حکم، به دلیل وجود مفسده یا خوف عقلایی مفسده که هر یک تبعات جبران ناپذیری برای جامعه و افراد و مصالح فردی و جمعی دارد، درباره گونه سوم نتیجه گرفتیم که بر اساس مصلحت، قانون‌گذار خود باید زمینه طلاق را فراهم کند و موانع آن را برطرف سازد. درباره گونه اول و دوم به دلیل تعهد زوجین و احساس میان آنها، حکم طلاق، عقلایی نیست و باید به دنبال چاره برای درمان و رفع مشکل بود. درباره نوع چهارم، نیاز به پژوهش‌های دیگری است که هنوز انجام نشده است؛ مثلاً چه میزان گونه چهارم طلاق عاطفی بعدها به گونه سوم منتهی می‌شود.

درباره مقام اجرا و امتثال حکم، دانستیم که مرجع تشخیص برای شناسایی گونه طلاق عاطفی به دلیل نداشتن تخصص و زمان کافی، قاضی نیست. در این موارد، بنای عقلا رجوع به متخصصان است که نقش مشاور را برای قاضی ایفا می‌کنند و قاضی در صورت عدم پذیرش نظر آنها، باید دلیل ارائه دهد. سوی دیگر طلاق عاطفی، فرزندان و زندگی آنان است. برخی از پژوهش‌ها با توصیف

تجربه زیسته فرزندان دچار طلاق عاطفی والدین ادعا می‌کنند که گاهی در صورت طلاق رسمی، فرزندان به نسبت طلاق عاطفی آسیب کمتری می‌بینند. دو ساحتی که در بالا گفته شد، به همان شیوه و ملاک در این باره هم مطرح می‌شود.

منابع

- افتخاری، اصغر (۱۳۹۹). *مصلحت و سیاست؛ رویکردی اسلامی*، تهران: دانشگاه امام صادق.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۵۹). *صحیفه امام*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲۱.
- آیتی، سید محمدرضا و جهانخواه، علی (۱۳۹۰). *چیستی بنای عقلا، نشریه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*، شماره ۲۳، ص ۱۱-۳۷.
- ایزدپور، محمدرضا (۱۳۸۵). *مبانی کلامی مصلحت*، پایان نامه سطح ۴ حوزه علمیه قم.
- ایزدهی، سید سجاد (۱۳۹۳). *مصلحت در فقه سیاسی شیعه*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پروین، ستار و همکاران (۱۳۹۱). *عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی*، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده: مطالعات راهبردی زنان، ش ۱۴.
- جعفرزاده، دنیا و همکاران (۱۴۰۰). *توصیف تجربه زیسته فرزندان والدین دچار طلاق عاطفی*، پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، دوره ۱۰، شماره ۴، پیاپی ۳۵، صص ۱۱۷-۱۴۰.
- جناتی، محمد ابراهیم (۱۳۷۰). *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، تهران - ایران: کیهان، ج ۱.
- حاجی زاده میمند و همکاران (۱۳۹۵). *بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی (مطالعه موردی متأهلین شهر شیراز)*، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده: مطالعات راهبردی زنان، ش ۷۱، صص ۸۵-۱۰۸.
- حکیم، السید محمد تقی (۱۴۵ ه.ق). *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، ناشر: موسسه آل البيت للطباعة و النشر، ج ۱.
- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ ه.ق). *معارج الاصول*، قم: موسسه آل البيت.
- حماد، نذیه، (۱۴۲۹ ه.ق). *معجم المصطلحات الماليه والاقتصاديه في لغة الفقهاء*، دمشق - سوریه: دار القلم.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۳۸۹). *کفایه الاصول*، ج ۲، ناشر: مجتمع الفکر الاسلامی.
- روشنی، شهره و باستانی، سوسن (۱۳۹۷). *ارائه یک تیپولوژی از طلاق عاطفی در کتاب «آسیب‌های زنان و خانواده»*.
- شاکری گلپایگانی، طوبی و محمدتقی‌زاده، مهدیه (۱۳۹۴). *اصل مصلحت در نظام قانون‌گذاری اسلامی و تطبیق آن در حقوق خانواده با رویکردی به اندیشه‌های امام خمینی*، نشریه پژوهشنامه متین، شماره ۶۹، صص ۱۱۷-۱۲۷.
- صاحب جواهر و همکاران (۱۳۶۲-۱۹۸۱). *جواهر الکلام (ط. القدیمه)*، بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۴۳ ج.
- طباطبایی یزدی، احمد و همکاران (۱۳۹۵). *درآمدی بر فقه حکومتی و مدیریتی با محوریت اندیشه‌های امام خامنه‌ای*، تهران: دانشگاه امام حسین.
- طباطبایی، محمد حسین (بی‌تا). *ترجمه تفسیر المیزان*، قم: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، ج ۱۶.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۷). *بحثی درباره روحانیت و مرجعیت، مقاله ولایت و زعامت*، تهران: انتشارات صدرا.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۳). *مرجعیت عرف در تطبیق مفاهیم بر مصادیق، نشریه حقوق اسلامی*، شماره ۲، صص ۱۱-۳۲.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۰). *فقه و مصلحت، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی*، چ دوم.
- علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷). *مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران: سمت.
- محمدی، زهرا (۱۳۸۳). *بررسی آسیب‌های اجتماعی زنان در دهه‌های ۱۳۷۰-۱۳۸۰*، تهران: روابط عمومی شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
- مدنی، سید محمود (۱۳۹۳). *احکام مصلحتی در فقه اسلامی*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

- مرادی پشت‌دربندی، محمدرضا (۱۳۹۹). *اصل مصلحت در نظام قانون‌گذاری اسلامی و تطبیق آن در حقوق خانواده*، تهران: آفتاب گیتی.
- مروج، حسین (۱۳۷۹). *اصطلاحات فقهی*، قم - ایران: بخشایش.
- مکاری، آسیه (۱۴۰۰). *بررسی فقهی و حقوقی طلاق عاطفی در گستره عسروجرج*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه معارف قرآن و عترت اصفهان.
- منادی، مرتضی (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: دانژه.
- نادری‌بینا، کبری (۱۴۰۱). *واکاوی روان‌شناختی و حقوقی مفهوم تنهایی و مسئله طلاق در بافت خانواده*، تهران: سروشگان.
- نایی، هوشنگ و نظریان، شیما (۱۴۰۰). *تبیین جامعه‌شناختی طلاق عاطفی*، مجله مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۵۸، صص ۱۶۳-۱۸۱.
- نیومن، ویلیام لارنس (۱۳۹۵). *شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی* (جلد ۱) مترجمان: حسن دانایی‌فرد، سیدحسین کاظمی، تهران: موسسه کتاب مهربان نشر.
- هاشم‌زهی، نوروز و بهدادمنش، لادن (۱۳۹۱). *فرا تحلیل پژوهش‌های طلاق در کلان شهر تهران*، در کتاب *آسیب‌های اجتماعی خانواده*، انتشارات آگاه، ج ۱.
- هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۹۸). *ظرفیت حقوق در تحکیم خانواده*، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Risjord, Mark (2014). *Philosophy of social science A Contemporary introduction*, Routledge.

Winch, Peter (1990). *The Idea of a social science and its Relation to Philosophy*. London: Routledge

